

# نگاهی گذرا به مقاله زبان فارسی باستان گرایی و هویت ایرانیان

سید حیدر بیات

[heydarbayat@yahoo.com](mailto:heydarbayat@yahoo.com)

اخیرا مقاله ای بسیار مفصل و دراز دامنی در نقد مقاله‌ی آقای براهنی به قلم شخصی به نام محمد جلالی "چیمه" شد این مقاله و مقالات دیگری از این دست تنها و تنها نشان دهنده خواب آشفته مورچگانی است که از جدی شدن بحث هویت خواهی در ایران به یافه گویی افتاده‌اند

گفتنی است که براهنی تاکنون چندین مقاله در مورد ملت ترک ایران نگاشته است اما مقاله اخیر او تحت عنوان صورت مسئله آذربایجان... شاید جنجالی ترین مقاله سال باشد تقریبا نزدیک به ده نقد یا بیشتر در مورد این مقاله تاکنون منتشر شده است و تمام مقالاتی که از طرف نویسندگان فارس زبان در این زمینه منتشر شده، بدون استثنا شامل حمله به زبان ترکی (محترمانه یا وقیحانه، موزیانه و یا صریح و آشکار) فارسی ستایی و... بوده است برخی از ترک زبانان نیز البته حد بقف خواسته های براهنی که همان هویت خواهی در چار چوب ایران است را نپسندیده بودند باری نقد نوشته اخیر که بسیار پر مدعا و بی پروا نگاشته شده است و گویی نگارنده آن اصلا در اندیشه آن نیست که ای بسا مقاله را نه تنها براهنی بلکه هزاران خواننده ترک زبان نیز مطالعه می کنند

شاید این مقاله از نقطه نظر بچه های حرکت ملی نیازی به جواب نداشته باشد، اما به نظر بنده اگر جوابی به این قوم داده نشود آن را نه از باب جواب ابلهان خاموشی است بلکه به بیجوابی ما و حقانیت سخنان ناحق خود تعبیر می کنند که این قوم تخیل بسیار مضحک و بیماری دارند

در مقاله این شخص به چند نکته اشاره شده است که بنده تنها برخی از آنها را بررسی می کنم:

می نویسد: هویت ایرانی از زبان فارسی، از گلستان و بوستان سعدی، از شاهنامه فردوسی، از دیوان حافظ و از سرود ها و نغمه های روستایی باباطاهر و فایز دشتستانی، حتی از نوحه های جوهری و مرثیه های محتشم کاشانی جدانیست

نخست اینکه شاهنامه چگونه هویت همه ایرانیان تواند بود در صورتی که تنها قوم فارس را ستوده است و به دیگران بد و بیراه گفته است و دوم: عامه مردم ترک ایران حافظ و باباطاهر و فایز دشتستانی را مطلقا نمی شناسند و به جای آن و عاشیق علسگر و تنلیم خان و حکیم هیدجی، محمدباقر خلخال نیک می شناسند و داستان اصلی و کرم، غریب و شاه صنم، کوراوغلو و نگار را از بر هستند و در مرثیه نیز کتابهایی چون قمری و دخیل و اخیرا یحیوی و منزوی و انور و صراف و در طنز صابر و کریمی ورد زبان ترک زبانان است یکی از دوستان خلع زبان برای بنده دست نوشته ای متعلق به روستای تلخاب کمبجان (استان مرکزی) آورد که از روی دخیل و قمری استنساخ و تلخیص شده بود و در روستای تلخاب استان مرکزی مورد استفاده قرار می گرفت و نیز پارسال وقتی در بخش سرو لایت نیشابور پروفیسور حسین صادقی (از ترکان سر ولایت نیشابور) مدرسه های اهدائی خود را به همراه مسئولان افتتاح می کرد ترک های سرو لایت و روستاهای اطراف شعرهای دخیل و قمری را از بر میخواندند و از بنده نسخه های جدید این دو کتاب را طلب می کردند پس هویت ترکان ایران کاملا متفاوت از پندار های این شخص است از نسل جدید بگذریم که به زور پول نفت و آموزش همگانی فارسی و منع ماهواره های ترکی و به جای آن راه اندازی قارچ وار شبکه های فارسی کم کم از این هویت فاصله می گیرد (ببخشید می گرفت)

نیز می نویسد:

مگر رسمی شدن و آموزش زبان های غیر فارسی رایج در ایران از مدرسه تا دانشگاه از مطالبات شما نیستند؟ آیا شایسته تر از شما، استاد دیگری در ایران یافت می شود که برای این دانش گاه های ترک زبانی که در ایران خواهید ساخت، کتاب های درسی بنویسد؟ آیا پذیرفتنی تر و دلگرم کننده تر نیست که دست به کار شوید و مقدمات رستخیز فرهنگی تان را به زبان ترکی از هم اکنون فراهم کنید؟

این پیشنهاد دلسوزانه قبلا نیز از طرف همپالگان این شخص به ما داده شده است و قضا را یکی از نیروهای دولتی نیز عین این پیشنهاد را به بنده دادند و پاسخ شنیدند: دکتر فرزانه هشتاد سال زیست و کار فرهنگی کرد و در نهایت نیز حسرت اینکه زبان مادریش در ایران تدریس شود در دلش ماند و از جهان رفت آیا شما میخواهید ما نیز پس از چندین دهه مثل فرزانه حسرت به دل از جهان برویم

قضا را مرحوم فرزانه نزدیک به ده جلد کتابهای گرامری با حال و هوای کتاب درسی تالیف کرده بود آیا تدریس یک زبان تنها محتاج کتاب درسی است؟ و بر فرض مثبت بودن پاسخ، براهنی کتاب درسی نویس است؟

آمار ترکهای تهران نیز به مذاق نویسنده خوش نیامده است: چگونه است که دموکراتیسم و انساندوستی شما در تهران گل می کند و اقلیت ترک زبان پایتخت نشین ایران را در سایه تکرر گرایی شما پناه می دهد،

بدیهی است که اقلیت یا اکثریت بودن ترکها در پایتخت در آینده نزدیک معلوم خواهد شد اما نگاشتن یک خاطره در اینجا بد نیست: قریب به دو سال پیش که نشریه سه زبانه و جوانمرگ رسول در حوزه علمیه قم منتشر می شد، مقاله ای از این قلم با عنوان لزوم توجه جدی حوزه های علمیه به زبان و ادبیات ترکی در این شماره اول این نشریه به چاپ رسید که اعتراضات شوونیستی بسیاری را به دنبال داشت، اما جالب نامی یکی از طلاب بود که بسیار شبیه سخنان این آقا بود آن طلبه نوشته بودند: بهتر است که به زبان ترکی در همان استان ده یا پانزده هزار نفری آذربایجان توجه شود!

و دوباره فیل این شخص یاد هندوستان می افتد و به یاد قدمت زبان فارسی و حرفهای خاله ام و اینا می افتد و می نویسد:

این زبان نزدیک 1100 سال است که همواره و بی گسست ، زبان فرهنگ و هنر و ذوق و عرفان و فلسفه و ادب و تاریخ ایران و پذیرفته و رسمیت یافته در میان همه اقوام و تبار ها و طوایف و عشایر ایرانی یا ایرانی شده بوده است!

این زبان بی گسست که تنها در قرن ششم و هفتم و در زمان سعدی به شیراز آمده است و قبل از آن هیچ اثر فارسی در شیراز پیدا نشده است و تقریباً مقارن همین تاریخ هم به زنجان آمده است و قبل از آن تمام آثار نگاشته شده در بسیاری از شهرهای ایران عربی است و بعد از آن نیز کم کم کتابت ترکی آذربایجانی جای خود را در آذربایجان باز می کند و در دوره قاجار کار به جایی می رسد که شعرای مثل تلیم خان ساوه ای و یوسف خسرو بیگ قشقائی و مختموقلی فراغی و محمد باقر خلخالی تمام اشعار خود را به زبان ترکی می نگارند این چگونه زبانی بی گسست و سراسری است که شاعران بزرگی از این دست از کنار آن بی تفاوت رد می شوند

می نویسند:

حقیقت آن است که آموزش سراسری و اجباری و رایگان برای همه ایرانیان ، آرزوی انقلابیون صدر مشروطه بود (که غالباً آذری بودند) و زبانی که می باید این نقش را بر عهده می گرفت نمی توانست زبان دیگری جز زبان فارسی دری بوده باشد

این شخص گویا خود را به کژ راه زده است و یا شاید هم در کوران داغ تحریف تاریخ ایشان این تاریخ واقعی را نخوانده است که میرزا حسن رشدیه پدر فرهنگ نوین ایران (به تعبیر فرهنگ معین) یا پدر آموزش نوین، کتابهای درسی خود را به سه زبان عربی، ترکی و فارسی نوشت و کتاب ترکی وطن دلی در مدارس نوین تا برآمدن پهلویان تدریس می شد

و از همه جالبتر و البته مضحکتر توجیه ایشان برای وجهه بین المللی زبان فارسی است:

در ثانی وجهه بین المللی و اهمیت فرهنگی زبان فارسی در جهان به حدی بود که مدارس زبانهای شرقی اروپائی را برای آموزش و تدریس این زبان تأسیس کرده بودند! ( برای مثال ، مدرسه زبان ها و تمدن های شرقی پاریس که 10 سال پیش دویستمین سالگرد تولدش را جشن گرفت ، برای تدریس زبان فارسی تأسیس شده بود)

نخست از ایشان باید پرسید که اگر این مدرسه برای تدریس زبان فارسی تدریس شده بود پس چرا اسم آن مدرسه زبانهای شرقی و نه زبان شرقی بود دوم این که این مدرسه برای تدریس و آموزش سه زبان جهان اسلام یعنی عربی و ترکی و فارسی تأسیس شده بود و سوم اینکه اخیراً در خدمت یکی از اساتید زبان فارسی که با این مدرسه همکاری می کند بودم و ایشان می گفت: متأسفانه وضع بخش فارسی این مدرسه بسیار اسفناک و ضعیف است

بنده همین جا به صورت سربسته به دوستان ترکی زبان بگویم که وضعیت زبان ترکی در این مدرسه و به طور کلی در غرب به نحو چشمگیری تغییر یافته است و حتی طبق برخی شنیده ها محققان بخش فارسی این نوع مراکز هم ترکی پژوهی را سرلوحه کار خود قرار داده اند باری بلوفهای این شخص در مورد مدرسه زبانهای شرقی یا همان السنه شرقیه قدیم مرا به یاد بلوف بزرگتری انداخت که زمانی در ایران شایع کرده بودند که شعر بنی آدم اعضای یکدیگرند مرحوم شیخ اجل سعدی بر سر درب سازمان ملل نقش بسته است که بعدها دروغ بودن آن آشکار شد و البته آقایان اگر خجالت هم کشیدند در خفا بود و در ظاهر خود را به نشاندن زدند به گمان اینها کار علم و دانش، کار گردو بازی و توپ قلفی بازی و بلوف و دروغ است البته تنها در علم و دانش نیست که این قوم اینگونه به مضحکه افتاده است بلکه در دفاع از وطن و مقابله با دشمنان نیز در حالی که اشعار مثلاً حماسی شاهنامه را چون هندوانه ای به بغل خود زده اند وقتی پرتغالیها به جنوب حمله می کنند هندوانه ببخشید شاهنامه در بغل می ایستند تا ترکان قزلباش با پرتغال بجنگد و آنجا را آزاد کند در جنگ با اشرف افغان نیز همان هندوانه ببخشید شاهنامه در بغل منتظر ترکی از تیره افشار به نام نادر می مانند تا...

در جنگ ایران و روس نیز که تنها در تهران بادنجان را دور قاب می‌چیدند و در مشروطه هم که همان هندوانه ببخشید شاهنامه را به بغل زدند تا ستارخان از تبریز بیاید پایتخت را فتح کند

تا اینکه انگلیس به دادشان می‌رسد و...

و تا اینکه امروز بعد از صد سال از مشروطه با کمال بی‌شرمی همه چیز را به نام خود مصادره کنند و در روزنامه شرق به ستارخان بد و بیراه بگویند و در سایتهای اینترنتی عقده های خود را بر سر براهنی خالی کنند و....

و اینکه مقاله این شخص دارای نقطه ضعفهای بسیاری است که اگر حوصله داشتید نقد کنید

با درود بر براهنی که یکبار در هفته نامه پیام قم با درج پیام تبریک ایشان به یک خانم یاراماز مورد لعن جناح راست حاکمیت گرفتم این نوشته را به پایان می‌برم و از آقایان چپهای جهانی نیز که اخیرا خواسته بودند حرکت ملی موضع خود را در قبال جریان چپ و امپریالیسم روشن کند می‌خواهم اگر حرفی در مقابل چپ ستیزیهای این شخص دارند بنگارند

توضیح 1: از خوانندگان به جهت از کف دادن عنان قلم در بخشهایی از این نوشته پوزش می‌طلبیم حال و هوای مقاله این شخص نقدی چنین را اقتضا می‌کرد

توضیح 2: منظور نگارنده از ترکیب این قوم در این نوشته گروه شوونیست فارس است نه مردم عادی فارسی زبان

توضیح 3: راستی این آقا جانی هم از پارسیگوئی محمد اقبال لاهوری سخن رانده بود، می‌خواستم ببرسم چرا طرفداران پارسیهای محمد اقبال شعری را که محمد اقبال در ستایش "مصطفی کمال آتاتورک" سروده است سانسور می‌کنند؟

توضیح 4: بنده به شیخ اجل سعدی بسیار ارادت دارم و از اینکه نام ایشان به قلم ملوث برخی از این افراد مورد سوء استفاده می‌گیرد، ناراحت می‌شوم و در سفر اخیر شیراز مزار ایشان را زیارت کردم و باقی ماجرا که دوستان ترکی‌دان میتوانند تفصیل آن را در بخش چهارم یا پنجم شیراز سفرنامه‌سی که همین روزها منتشر خواهد شد بخوانند

توضیح 5: بنده در مقاله روشنفکران نارس تهران که اتفاقا پاسخی به یکی از منتقدان آقای براهنی یعنی مقاله آقای منصور کوشان بود، مفصلتر از این به برخی از مسائل مذکور در مقاله این شخص پرداخته بودم ولی افسوس که برخی از نویسندگان تنها به نوشتن و نه خواندن می‌اندیشند

<http://www.kitablar.com>

<http://www.kitablar.org/>